

جامعه و دولت معاصر در ایران تمهیدی نظری برای ارزیابی تکوین ملت - دولت

حمیدرضا جلائی پور

(تاریخ دریافت ۸۸/۸/۲، تاریخ پذیرش ۸۸/۱۲/۱۲)

چکیده: بررسی پدیده ملت - دولت در عرصه عمومی ایران از دو نظر اهمیت دارد. اول این که ملت - دولت یکی از مجموعه های نهادی جوامع نو سازی شده و مدرن است و بررسی پدیده مذکور در تجربه ایران موضوع با ارزشی است. دوم این که یکی از بحث های مناقشه انگیز در عرصه عمومی این است که ایران در فرایندهای نو سازی اش در یک صد سال اخیر، از حیث استقرار سازوکارهای ملت - دولت (و مردم سالاری) همچنان درجا زده و می زند. این مقاله می کوشد با دیدگاهی جامعه شناسانه و از منظر مدرنیته سیاسی یک چارچوب نظری برای ارزیابی تکوین ملت - دولت در ایران پیشنهاد کند. این جستار نتیجه می گیرد که اگرچه فرایند رشد ملت - دولت در ایران همچنان با چالش روبه رو است، اما این فرایند در حال پیشرفت است و ملت - دولت در ایران درجا نزده است. در حاشیه مقاله تلاش شده است که ابعادی از این مسئله که در آینده باید بیشتر مورد توجه قرار گیرند، روشن شوند.

مفاهیم کلیدی: مدرنیته سیاسی، ملت - دولت، ناسیونالیسم فرهنگی، ناسیونالیسم مدنی.

طرح مسئله

جامعه ایران بیش از یک صد سال است که در معرض فرایندها و نهادهای مدرنیته قرار دارد. تکوین مدرنیته سیاسی یا نوع خاصی از ملت - دولت^۱، به عنوان استقرار یک مجموعه نهادی مردم سالارانه، یکی از جنبه های مدرنیته است که تحقق آن از خواسته های اساسی بخش قابل

1. nation-state

توجهی از علاقه‌مندان و طرفداران ایران پیشرفته و توسعه‌یافته بوده و هست. در چهار جنبش کلان و ملی ایران، خواست مردم‌سالاری با شعارها و مفاهیم گوناگون (گاه با مفاهیم روشن و گاه مبهم، گاه با دستگاه مفهومی منسجم و گاه نامنسجم) بیان شده و می‌شود. خواست نظم سیاسی مردم‌سالارانه در انقلاب مشروطه ۱۲۸۵ - ۹۹ با شعار حکومت قانون و محدود کردن اوامر شاه خودکامه، در نهضت ملی نفت (۱۳۲۷ - ۱۳۳۲) با شعار شاه باید سلطنت کند نه حکومت (و این‌که ارتش و اداره کشور باید تحت امر ریاست دولت و نظارت پارلمان باشد)، در انقلاب اسلامی (۱۳۵۷ - ۶۷) با شعار استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی، و در دوره اصلاحات (۱۳۷۶ - ۸۴) با شعار توسعه سیاسی، حکومت قانون، دولت پاسخگو، آزادی مخالف و تقویت جامعه مدنی بیان می‌شد (ساعی، ۱۳۸۶). به نظر می‌رسد پس از یک قرن تلاش و جنبش‌های فراگیر همچنان تقویت سازوکارهای ملت - دولت به معنای استقرار نظم مردم‌سالارانه یکی از مطالبات نهادی جامعه ایران است. هدف اصلی این جستار فهم ما حاصل همین یک‌صد سال کوشش در جهت مردم‌سالار کردن دولت در ایران است. بنابراین، در این مقاله پاسخ به دو سؤال جنبه محوری دارد. اول این‌که از چشم‌انداز جامعه‌شناسی، تجربه ملت - دولت‌ها در دوران مدرن چگونه تعریف و تفسیر می‌شود؟ غرض از پاسخ‌گویی به سؤال مذکور تمهید یک چارچوب نظری است تا در پناه آن بتوان به سؤال ما که بررسی فرایند تکوین ملت - دولت در ایران معاصر است، پاسخ داد. چنان‌که نشان داده خواهد شد، ارزیابی جامعه‌شناختی از فرایند شکل‌گیری ملت - دولت باعث می‌شود که نسبت به فرایند ناتمام ملت - دولت و استقرار نظم مردم‌سالارانه در ایران عجولانه، ناامیدانه و سطحی قضاوت نکنیم.

روش و دیدگاه نظری

روش اصلی مطالعه و گردآوری داده‌ها و اطلاعات مورد نیاز برای پاسخ به دو پرسش اصلی این تحقیق، روش کتابخانه‌ای است. در پاسخ به پرسش اول با مراجعه به منابع جامعه‌شناسی محورهای چون: مدرنیته سیاسی و اصول جهت‌دهنده آن، ملت - دولت و مدرنیته، انواع ملت - دولت‌ها، ملت‌های الگو در روند گسترش ملت - دولت‌ها و ارزیابی بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی از فرایند مذکور مورد توجه قرار می‌دهد. در ضمن این کندوکاو است که چارچوب نظری این جستار برای ارزیابی فرایند تکوین ملت - دولت در ایران معرفی می‌شود. از منظر این جستار مدرنیته سیاسی به هر وضعیت سیاسی گفته نمی‌شود بلکه، به وضعیتی گفته می‌شود که اصولی خاص دولت و ملت را جهت می‌دهند. لذا اگرچه در تجربه دولت و ملت‌های تشکیل شده در دو سده اخیر ما با انواع ملت - دولت‌های گوناگون روبه‌رو هستیم ولی در این مقاله ملت - دولت متناظر با مدرنیته سیاسی مدنظر است.

برای تشخیص ملت - دولت مذکور از سایر شکل‌بندی‌های سیاسی از ارائه دو سنخ^۱ استفاده شده است. در سنخ اول با ذکر اصول جهت‌دهنده مدرنیته سیاسی سعی می‌شود دولت (و ملت) در مقایسه با سایر دولت‌ها مشخص شود. در سنخ دوم، ملت - دولت‌های واقعاً موجود طبقه‌بندی می‌شوند. این دو سنخ می‌تواند یک چارچوب نظری مناسبی را برای ارزیابی روند مدرنیته سیاسی و ملت - دولت (به معنای استقرار نظم مردم‌سالارانه) را در ایران برای ما فراهم بیاورد. تأکید می‌شود همان‌طور که محققان نو ماکس وبری تأکید می‌کنند، نگاه سنخی و تپیک به پدیده‌های سیاسی - اجتماعی یک نگاه قطعی و مسلم نیست بلکه چارچوبی مفهومی و اکتشافی است که حوزه مورد بررسی را (در این جا وضعیت دولت و ملت در ایران را) سامان می‌دهد و وجوه مورد مناقشه را روشن می‌کند (کرایب، ۱۳۷۶: ۱۰۴ - ۱۰۶) و بودن، ۱۳۸۳: ۹۲ - ۹۷).

۱. ابعاد نظری

منظور از دولت و ملت در مدرنیته سیاسی چیست؟ ساده‌ترین و مجمل‌ترین پاسخ این است که «ملت - دولت» را در وضعیت مدرنیته سیاسی، دولتی که نماینده ملت است و برای نظم، امنیت و رفاه آن حکمرانی می‌کند، تعریف کنیم. ولی این پاسخ اجمالی مبهم است و وقتی مشکلاتش روشن می‌شود که خود را مقید به رعایت یکی از شرایط هر تحقیق علمی، که وضوح در مفاهیم کلیدی آن است، بدانیم. بنابراین باید منظور خود را از «دولت» و «ملت» در وضعیت مدرنیته سیاسی روشن کنیم. حکومت کردن بیش از چهارهزار سال سابقه دارد و جماعت‌های بشری انواع گوناگون حکومت (از دولت - شهرهای یونان و امپراتوری‌های چینیان و ایرانیان تا حکومت‌های فئودالی در غرب و دولت‌های دموکراتیک و توتالیتر در دوره مدرن) را شکل داده‌اند. «ملت» نیز مفهومی است که ناظر به معانی و مصادیق متفاوت است. آنتونی اسمیت از جمله متفکرانی است که در تحقیقات خود به روشنی ابهامات موجود در راه بررسی ملت - دولت را روشن کرده است (Smith, 1995 و هاجینسون و اسمیت، ۱۳۸۶: ۳۹ - ۶۷). «ملت - دولت» وقتی معنای روشنی پیدا می‌کند که معلوم شود کدام دولت و ملت شکل‌دهنده «ملت - دولت» است.

۱-۱. مدرنیته سیاسی و اصول جهت‌دهنده آن

اصول جهت‌دهنده دولت و ملت در مدرنیته سیاسی کدام است؟ اصول و خصیصه‌های مشهور حکومت کردن در ملت - دولت عبارت است از: رعایت حقوق برابر سیاسی (برابری

1. Ideal type

شهروندان)، التزام به انتخابات دوره‌ای در سرزمین مشخص براساس رأی شهروندان، اصل تفکیک قوا در حکومت، و اصل حکومت قانون نه شخص (Bacharch, Macpherson, 1973: 1967؛ پوجی، ۱۳۸۴: ۹-۱۷؛ بشیریه، ۱۳۸۰: ۱۵-۱۹). از منظر مدرنیته سیاسی برای تمییز دولت در ملت - دولت از سایر انواع دولت‌ها بر سه اصل دیگر نیز تأکید می‌شود: اول، در ملت - دولت حقوق افراد (حقوق بشر) اولویت و محوریت دارد. به بیان دیگر در ملت - دولت حقوق فرد در حقوق و مسئولیت‌های شهروندی (یا برابری سیاسی افراد جامعه) خلاصه نمی‌شود، بلکه افراد جامعه غیر از حق و مسئولیت سیاسی از حقوق و مسئولیت‌های دیگری (مثل حق زندگی، حق مالکیت، حق انتخاب محل زندگی، حق انتخاب همسر، حق آزادی در فعالیت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فکری - فرهنگی، حق آزادی عقیده و بیان، و حق انتخاب سبک زندگی) برخوردارند. دولت در ملت - دولت را با قوانین اساسی مهار می‌کنند تا این دولت حتی نتواند با قانون‌گذاری در پارلمان، حقوق فردی مردم را مخدوش کند. اصل دوم در ملت - دولت این است که دولت نمی‌تواند استقلال و آزادی عمل جامعه (یا جامعه مدنی) را خدشه‌دار کند. به بیان دیگر در حقیقت دولت در ملت - دولت متشکل از اجتماع سیاسی شهروندان است و جامعه (یا جامعه مدنی) اجتماعی از افراد است که غیر از حقوق برابر سیاسی (که به وسیله آن دولت را تشکیل می‌دهند) صاحب حقوق و مسئولیت‌های مدنی دیگر نیز هستند (و با آن جامعه را تشکیل می‌دهند) و دولت پاسدار حریم و فضای زندگی افراد در جامعه و تضمین‌کننده حقوق افراد آن است. ویژگی سوم در ملت - دولت استقرار سازوکار دموکراسی است. دموکراسی سازوکاری است که میان جامعه و دولت ارتباط و انسجام برقرار می‌کند. اما این ارتباط بین دولت و جامعه با برتری قدرت جامعه بر دولت انجام می‌گیرد. سازوکار دموکراسی مبتنی بر حق برابر آرای شهروندان و مبتنی بر انتخابات دوره‌ای برای تغییر حاکمان در دولت است.^۱ از این روست که بند ناف حیات دولت در مدرنیته سیاسی به جامعه وصل است (اصول جهت‌دهنده مدرنیته سیاسی و ملت - دولت متناظر با آن براساس تحقیق (باربیه، ۱۳۸۳) وارسی شده است).

از این رو ملت - دولت به معنای فوق مشابه هیچ‌یک از حکومت‌های قدیم از جمله دولت - شهرهای یونان باستان نیست. در دولت - شهرهای یونان دموکراسی مستقیم وجود داشت ولی فقط حقوق برابر شهروندی (نه حقوق افراد) به رسمیت شناخته می‌شد و دولت عین جامعه بود. زیرا هویت افراد تنها در درون و در پیوستگی با دولت - شهر معنا پیدا می‌کرد و حوزه مستقلی از دولت به نام جامعه، که عرصه فعالیت آزاد و افراد صاحب حقوق و مسئولیت است،

۱. لازمه یک انتخابات آزاد، منصفانه و سالم امکان رقابت حزبی، آزادی مطبوعات، اجتماعات و انتشارات و آزادی تأسیس و فعالیت نهادهای مدنی و صنفی است.

وجود نداشت. مفهوم دولت - شهر مانند مفهوم قبیله دربرگیرنده هویت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی افراد است، اما در ملت - دولت، «فرد» واحد اصلی جامعه است و حقوق فرد فقط در حقوق سیاسی و در ادغام او با دولت خلاصه نمی‌شود. همچنین ملت - دولت با دولت‌های توتالیتر در دوران جدید و مدرن تفاوت دارد. در دولت‌های توتالیتر حقوق افراد (حقوق بشر) در اولویت قرار ندارد. حقوق افراد وقتی به رسمیت شناخته می‌شود که فرد همچنان در ایدئولوژی رسمی و حاکم ذوب باشد و در این دولت‌ها فردیت او به‌طور مستقل به رسمیت شناخته نمی‌شود. دولت‌های توتالیتر افراد را بر مبنای حقانیت ایدئولوژی‌شان (مانند حقانیت ایدئولوژی کمونیستی در اتحاد جماهیر شوروی سابق برای کمونیست‌ها، یا حقانیت برتری ایدئولوژی نژاد ژرمن‌ها در حکومت نازی‌ها) تفکیک می‌کنند و وضعیتی را برای آن‌ها فراهم می‌کند که اگر مطابق الگو، هنجارها و دستورات ایدئولوژیک حکومت عمل نکنند باید مجازات شوند. به عبارت دیگر دولت در دولت‌های توتالیتر نه وسیله‌ای برای تضمین حقوق افراد که وسیله‌ای است برای پیگیری اهداف و رسالتی که ایدئولوژی برای جامعه مشخص کرده است؛ هویت و حقوق افراد فی‌نفسه اهمیتی ندارد و تنها در راستای انجام رسالت مذکور موضوعیت می‌یابد (همان: ۲۴۷ - ۲۷۲). لذا به یک معنا ایتالیا و آلمان در زمان موسولینی و هیتلر را می‌توان ملت - دولت نامید اما محتوای حکمرانی آن‌ها متناظر با مدرنیته سیاسی نبود بلکه در محتوا دولت‌های توتالیتر بودند.

همان‌طور که دولت در ملت - دولت نوع خاصی از دولت‌ها است، نوع خاصی از ملت با ملت - دولت سازگار است. در تجربه دوران مدرن با دو نوع ملت‌سازی، یکی ملت به معنای فرهنگی - قومی و دیگری ملت به معنای سیاسی - مدنی روبه‌رو بوده‌ایم که نوع دوم با ملت - دولت همخوانی دارد. ملت به معنای فرهنگی یعنی آن دسته از افرادی که دارای اشتراکات قومی، زبانی، دینی و فرهنگی (یا ترکیبی از آن‌ها) هستند. این اشتراکات فرهنگی از قبیل در جامعه وجود داشته و به افراد هستی و هویت می‌دهد است و مردم با آن خو گرفته‌اند و زندگی می‌کنند. ملت به معنای فرهنگی آن به دنبال تشکیل یا حفظ دولت است، اما دولتی که رسالتش ارجحیت بخشیدن به ویژگی‌های فرهنگی ملت در برابر حقوق طبیعی افراد است. اگر دستگاه‌های تبلیغی دولت اصالت را به ویژگی‌های فرهنگی، نه حقوق افراد، بدهد، استقلال جامعه (استقلال فرد) از دولت به رسمیت شناخته نمی‌شود. ظریف این‌که هیچ کشوری در جهان یافت نمی‌شود که همه افراد آن از ویژگی‌های مشترک فرهنگی برخوردار باشند و همه آن افراد خود را با این ویژگی‌های فرهنگی هویت‌یابی کنند. تنوع فرهنگی و قومی تقریباً ویژگی تمام کشورهای واقعاً موجود در جهان است. به‌عنوان نمونه بریتانیا به‌عنوان یکی از یک‌دست‌ترین

ملل فرهنگی ریشه‌ها و ویژگی‌های فرهنگی ملت‌ش حداقل مربوط به چهار فرهنگ انگلیسی، اسکاتلندی، ولزی و ایرلندی است (Hobsbawn, 1990: 101-111).

اما بنیاد ملت به معنای سیاسی - مدنی لزوماً مبتنی بر ارجحیت به ویژگی‌ها و اشتراکات پدیده‌های فرهنگی و قومی نیست و بلکه بر حقوق افراد برابر است که در جریان انتخابات آزاد و منصفانه دست به تشکیل دولت می‌زنند تا آن دولت حقوق افراد جامعه را تضمین کند. معمولاً اکثریتی از افراد در ملت‌های سیاسی دارای ویژگی‌های مشترک زبانی، دینی و فرهنگی هستند و تعدادی دارای ویژگی‌های مشترک فرهنگی نیستند ولی تاریخ و زندگی مشترکی با اکثریت افراد آن جامعه دارند. در اعتقاد به ملت سیاسی کسی قصد نابودی ویژگی‌های مشترک و مختلف فرهنگی را ندارد بلکه حضور این ویژگی‌ها را در جامعه (و جامعه مدنی) به رسمیت می‌شناسد (همچنان که حضور مذاهب در جامعه به رسمیت شناخته می‌شود). اما مهم این است که ملت - دولت ویژگی‌های فرهنگی را معیاری برای تخصیص حق و -یژه برای حکمرانان و شهروندان قرار نمی‌دهد. از آن‌جا که همه جوامع با تنوع فرهنگی - قومی روبرو هستند اگر در ملت - دولت، ملت به معنای فرهنگی غلبه داشته باشد حقوق افراد، خصوصاً افرادی که با گروه‌های فرهنگی اکثریت اشتراکات فرهنگی ندارند، پایمال می‌شود و به چنین دولتی ملت - دولت با معیارهای مدرنیته سیاسی نمی‌توان گفت (Heywood, 2000: 252-257). به همین ترتیب می‌توان گفت در دوران مدرن با دو نوع ناسیونالیسم (ناسیونالیسم به معنای ترویج اعتقاد به ملت) روبرو هستیم. یکی ناسیونالیسم مدنی که اعتقاد به ملت به معنای سیاسی آن را تبلیغ می‌کند و دیگری ناسیونالیسم فرهنگی که اعتقاد به ملت به معنای فرهنگی - قومی آن را تبلیغ می‌کند. نیروهای سیاسی مخالف مردم‌سالاری معمولاً حاملان ناسیونالیسم فرهنگی و علاقه‌مندان به مردم‌سالاری حاملان ناسیونالیسم مدنی هستند. در جریان تجربه شکل‌گیری ملت - دولت‌ها، کشورهای فرانسه و آمریکا نمونه‌های کشورهایی بودند که ملت به معنای سیاسی (و ناسیونالیسم مدنی) را در دستور کار قرار دادند. در آلمان نیز ملت به معنای فرهنگی (و ناسیونالیسم فرهنگی) مبنای کار قرار گرفت. اوج ناسیونالیسم فرهنگی آلمان در جنبش نازیستی این کشور در دهه سی قرن بیستم بروز کرد.

۲-۱. ملت - دولت و مدرنیته

تا این‌جا بر ملت - دولت از منظر مدرنیته سیاسی تأکید داشتیم، اینک باید روشن کرد ملت - دولت چه نسبتی با مدرنیته به‌طور کلی دارد؟ معمولاً مدرنیته را از منظر رشته‌های

گوناگون - مانند معرفت‌شناسی، فلسفه سیاسی^۱، علوم سیاسی، اقتصاد، انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی - مورد ارزیابی قرار می‌دهند (اگرچه این رشته‌ها هرکدام جزیره‌های مستقل نیستند و با یکدیگر هم‌پوشانی دارند و در هم اثر می‌گذارند). مدرنیته از دیدگاه جامعه‌شناسی بیشتر ناظر بر فرایندهای مدرنیزاسیون (نوسازی) و نهادهای برآمده از آن است (در صورتی‌که از دیدگاه معرفت‌شناسی «خردورزی مبتنی بر عقل خود بنیاد بشری» مؤلفه اصلی مدرنیته شمرده می‌شود). به‌عنوان نمونه آنتونی گیدنز، جامعه‌شناس معاصر، معتقد است مدرنیته و فرایند مدرنیزاسیون بر چهار مجموعه نهادی ذیل استوار است: قدرت اجرایی - اداری، قدرت نظامی، سرمایه‌داری و صنعتی شدن. این مجموعه‌های چهارگانه با هم ارتباطی متقابل دارند و مثلاً ملت - دولت (یا قدرت اجرایی - اداری) پیوند نزدیکی با مجموعه‌های نهادی سرمایه‌داری، نظامی‌گری و صنعتی شدن دارد^۲. خصوصاً در مدرنیته اول (یا آغاز دوران مدرن) قدرت اجرایی - اداری (یا مجموعه نهادی اول) یا ملت - دولت با رشد فزاینده روبه‌رو بوده است. این شکل جدید دولت بر پایه اشکال عقلانی و بوروکراتیک، قانون و نظم بنا شده و «عقلانی کردن حکمرانی» به آن امکان زمام‌داری کیفی و گسترده بر جمعیت خود را می‌دهد. مجموعه نهادی سرمایه‌داری و صنعتی شدن (مجموعه‌های نهادی دوم و سوم) با اشکال جدید تولید بر پایه کارخانه و تولید صنعتی ارتباط دارد. اشکال جدید فعالیت اقتصادی همچون رقابت بر سر منفعت اقتصادی مدرن غالب می‌شود و جای اشکال سنتی تولید را، که بر پایه کشاورزی و اقتصاد تهاوری (یا پایاپای) است، می‌گیرد. این وضعیت اقتصادی نیاز به زبان مشترک و آموزش همگانی را ایجاد می‌کند تا امکان مبادله و مفاهمه میان میلیون‌ها نفر از اعضای یک کشور فراهم شود. قدرت نظامی و نظامی‌گری (مجموعه نهادی چهارم) در دوران مدرن هم بر پایه تکنولوژی و ارتش‌های تخصصی است. صنعتی شدن جنگ به دولت‌های ملی اجازه می‌دهد که به نحو موفقیت‌آمیزی با بی‌نظمی‌های داخلی (اعم از قومی و سیاسی) در درون دولت‌ها و قدرت‌های خارجی روبه‌رو شوند و زمینه را برای اقتصاد رقابتی فراهم کنند (گیدنز، ۱۳۷۷: ۶۷-۷۶).

جدای از ارتباط ملت - دولت به‌عنوان یکی از مجموعه‌های نهادی مدرنیته با سه مجموعه نهادی دیگر، گیدنز برای روشن کردن ویژگی ملت - دولت سعی می‌کند ملت - دولت‌ها در دوران

۱. به‌عنوان نمونه بحث «اصول جهت‌دهنده مدرنیته سیاسی» بیشتر متأثر از مطالعات مبتنی بر فلسفه سیاسی است (باربیه، ۱۳۸۳: ۲۱۱-۲۸۳).

۲. ویژگی آرای گیدنز در مقایسه با آرای بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی در تفسیر دوران مدرن این است که او نهادهای محوری جامعه (مثل دولت ملی) را به نهادهای دیگری (مثل سه مجموعه نهادی دیگر) تقلیل نمی‌دهد.

مدرن را با دولت‌های پیشامدرن مقایسه کرده و بر شش ویژگی آن تأکید کنند. اول این‌که ملت - دولت‌ها، دولت‌های متمرکز هستند و برخلاف دولت‌های پیشامدرن چندپاره و ملوک‌الطوایفی نیستند. دوم این‌که ملت - دولت هویت غالب زبانی - فرهنگی دارند. یعنی در آن‌ها یک زبان سراسری از طریق نظام آموزش همگانی و رسانه‌های فراگیر در جامعه ترویج می‌شود، اما در حکومت‌های پیشامدرن هویت غالب فرهنگی و زبانی وجود نداشت. به بیان دیگر ملت - دولت دارای جامعه یا ملتی نمادین است و آن را مفروض می‌گیرد.^۱ سوم این‌که ملت - دولت‌ها حق انحصاری اعمال قدرت و زور را در اختیار دارند و سازمان مرکزی پلیس برای برقراری امنیت داخلی و ارتش برای برقراری امنیت در مرزهای کشور از شاخص‌های سازمانی و پایه‌ای ملت - دولت است. در مقابل، حکومت‌های پیشامدرن از چنین سازمان متمرکز و سراسری امنیتی برخوردار نبودند. چهارم این‌که اعمال قدرت دولت‌های مدرن مشروع قلمداد می‌شود، زیرا اعمال آن متکی بر قانون و رضایت شهروندان است و قانون بر اساس رأی نمایندگان منتخب مردم تصویب می‌شود. اما در حکومت‌های پیشامدرن مشروعیت قدرت حکومت به میزان زور و غلبه آن‌ها وابسته بود نه به رضایت شهروندان. در ملت - دولت‌ها دعاوی مردم نیز بر اساس معیار غیرشخصی قانون رتق و فتق می‌شود. از این‌رو دولت‌های مدرن دارای سازمان‌های اداری وسیع برای قانون‌گذاری، قضاوت، برگزاری انتخابات دوره‌ای و نظام‌های حزبی هستند. پنجم، ملت - دولت‌ها دارای مرزهای مشخص جغرافیایی هستند و این مرزها توسط دولت‌های همسایه و دیگر دولت‌ها به رسمیت شناخته می‌شود. به عبارت دیگر ملت - دولت‌ها در درون نظامی از ملت - دولت‌ها در سراسر جهان حکمرانی می‌کنند که تأیید و تکذیب این دولت‌ها نسبت به یکدیگر به مشروعیت و اقتدار آن‌ها کمک می‌کند. اما قلمرو حکومت‌های پیشامدرن را نه مرزها که سرحدات آن‌ها، که کاملاً سیال بود، تشکیل می‌داد و تأیید و تکذیب سایر حکومت‌ها نقش محوری در سرنوشت آنان نداشت. ویژگی ششم این‌که گرچه دولت‌های پیشامدرن هم به جز برقراری امنیت و عدالت، مسئولیت آبادانی حوزه نفوذ خود را برعهده داشتند، ولی نقش آبادانی و رفاه مردم در ملت - دولت‌ها نقشی به مراتب تعیین‌کننده و گسترده‌تر شده است (گیدنز، ۱۳۸۴: ۷۶-۹۷). علی‌الاصول مخارج این آبادانی از

۱. ملت به‌عنوان جامعه‌ای که توسط مردم مفروض گرفته می‌شود، ریشه در نظریه بندیکت اندرسون دارد (Anderson, 1991) که گیدنز نیز از آن الهام گرفته است. به‌عنوان مثال ما در سرزمینی که زندگی می‌کنیم خود را ایرانی می‌دانیم، در این‌جا ایران همان جامعه‌ای است که مردم آن را مفروض می‌گیرند. جالب این‌جا است معنای این جامعه مفروض که هم‌اکنون یک موضوع بدیهی محسوب می‌شود، خود پدیده‌ای است که در قرن بیستم گسترش پیدا کرده است.

سوی دولت‌ها از محل اخذ مالیات از شهروندان صورت می‌گیرد، اما اغلب جوامع برخوردار از منابع نفتی، درآمد خود را از محل رانت نفت تأمین می‌کنند و به جای این‌که دولت به مردم وابسته بشود، مردم به لحاظ اقتصادی به دولت وابسته می‌شوند. بدین ترتیب شش ویژگی مذکور ملت - دولت را در دوران جدید از حکومت‌های قدیم متمایز می‌کند.

۳-۱. انواع ملت - دولت‌ها

اینک پس از تمیز ملت - دولت از منظر مدرنیته در دوران جدید و ملت - دولت نسبت به حکومت‌ها در دوران پیشامدرن باید روشن کرد که ملت - دولت‌های واقعاً موجود در جهان را به چند دسته می‌توان تقسیم کرد؟ جهان از اواخر قرن ۱۸، پس از پیروزی انقلاب آمریکا (۱۷۸۶) و انقلاب فرانسه (۱۷۸۹) به تدریج شاهد شکل‌گیری ملت - دولت بود. شکل‌گیری ملت - دولت در قرن ۱۹ در اروپای غربی و شمال آمریکا گسترش پیدا کرد. سپس این روند در قرن بیستم در آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا رشد فزاینده یافت. به طوری که در اوایل قرن بیستم حدود پانزده امپراتوری ضعیف چند قومی (مثل عثمانیان و اطیش - مجارستان) آرایش سیاسی جهان را تشکیل می‌داد، اما هم‌اکنون در آغاز قرن بیستم و یکم حدود دویست ملت - دولت عضو سازمان ملل آرایش سیاسی جهان را شکل می‌دهند. این ملت - دولت‌ها همگی دارای یک محتوا نیستند. گسیدن دولت‌ها و ملت‌های واقعاً موجود را به سه دسته تقسیم می‌کند (همان). اول ملت - دولت‌های کلاسیک که تقریباً هر شش ویژگی ملت - دولت را که در بالا برشمردیم دارا هستند. مانند ملت - دولت فرانسه و انگلستان که به آن «ملت - دولت رسیده» می‌توان گفت. دسته دوم «ملت - دولت‌های نارس» است. این ملت - دولت‌ها، دولت دارند اما ملتشان هنوز تکوین نیافته است. در این دولت‌ها ملت به عنوان جامعه‌ای مفروض و نمادین که افراد به آن احساس تعلق و پیوستگی کنند، شکل نگرفته است. به تعبیر دیگر هنوز یک احساس تعلق مشترک بین مردم و دولت، یک زبان مشترک و مسلط، یک آگاهی از تاریخ مشترک و یک فرهنگ عمومی یا حتی یک تاریخ و فرهنگ ساخته شده در این جوامع شکل نگرفته است. از نظر گیدنز فرایند شکل‌گیری ملت، فرایند سخت و نامتجانسی است. اغلب جوامع وقتی در معرض فرایندهای مدرنیته و نوسازی قرار می‌گیرند و وقتی افراد از بند تعلقات عشیره‌ای، طایفه‌ای و فامیلی رها می‌شوند لزوماً احساس تعلق به ملت مفروض و نمادین (مثل عراقی بودن یا ترکیه‌ای بودن) ندارند و خود را متعلق به قومی خاص می‌دانند. از نمونه‌های بارز ملت - دولت نارس را می‌توان در کشور عراق در دوران حکومت سی ساله بعثی‌ها جست‌وجو کرد. این کشور یک دولت داشته اما ملتی که همه مردم به آن احساس تعلق کنند نداشته است. لذا کردها و شیعه‌های عرب

پیوستگی ای میان خود و دولت بعثی عراق (یا سوسیال ناسیونالیست‌های سنی عرب که حاکم بر دولت عراق بودند) نمی‌دیدند. کردها از زمان تشکیل کشور عراق (۱۹۲۰ به بعد که در اصل کشور و ملت - دولتی بر روی کاغذ بود) به دنبال خودمختاری و استقلال بوده و هستند. دسته سوم شامل ملت‌های بی‌دولت می‌شود. یعنی آن جمعیت‌هایی که خود را یک جامعه مفروض و نمادین می‌دانند اما تاکنون نتوانسته‌اند دولت خود را تشکیل دهند. نمونه این وضعیت شامل ایرلندی‌های کاتولیک در انگلستان است. بنابراین مطابق تقسیم‌بندی مذکور همه کشورهایایی که ادعای داشتن ملت - دولت در جهان کنونی را دارند، دارای یک محتوا نیستند.

۴-۱. ملت‌های الگو

کشورهایی که الگوی گذار به ملت - دولت بودند کدام‌اند؟ در دویست سال گذشته فرایند تشکیل ملت - دولت فرایندی پریپیچ و خم بوده است. در این فرایند دو کشور الگو، یکی آمریکا که الگوی «گذار نرم» و دیگری کشور فرانسه که الگوی «گذار سخت» به سوی ملت - دولت را به نمایش گذاشته‌اند، وجود دارند. در آمریکا تشکیل ملت - دولت با مقاومت کمتری روبه‌رو بود، زیرا در آن کشور مهاجرین انگلیسی و ایرلندی زندگی می‌کردند که سال‌ها قبل از پیروزی انقلاب آمریکا که پیروزی مردم آمریکا در برابر امپراتوری استعمارگر انگلیس بود، به‌طور رسمی حقوق مهم خود را، مثل آزادی عقیده (آزار عقیدتی یکی از دلایل کوچ آن‌ها از اروپا به آمریکا بود)، آزادی مطبوعات، آزادی تشکل‌یابی و حق مالکیت را رسمیت داده بود. به‌عنوان نمونه مردم آمریکا قوانین اساسی خود را سال‌ها قبل از پیروزی انقلاب در ایالت‌هایی مثل ویرجینیا و مریلند نوشته بودند. بنابراین پس از پیروزی انقلاب استقلال و برتری حقوق بنیادین افراد نسبت به دولت با هزینه کمی به رسمیت شناخته شد و این مردم بودند که دولت را به پا داشتند نه این‌که دولت بخواهد (مثل تجربه کشورهای آمریکای لاتین و آسیا در قرن بیستم) ملت - دولت را برپا کند. در انقلاب فرانسه همین حقوق بنیادی توسط مردم در انقلاب به رسمیت شناخته شد (و اولین متن قانونی حقوق بشر در این کشور تصویب گشت) اما مؤلفه‌هایی که رژیم پیشین را تشکیل می‌دادند (مثل کلیسا، دربار، اشراف و امرا) پس از پیروزی انقلاب تا یک‌صد سال در برابر ویژگی‌های ملت - دولت در فرانسه مقاومت کردند. لذا دولت برآمده از انقلاب به جای بی‌طرفی در برابر نیروهای پیشین خصوصاً در برابر مذاهب و به رسمیت شناختن آزادی مذهب در حوزه جامعه (و جامعه مدنی) قصد داشت با سلاح دولت، مذهب و کلیسا را در حوزه خصوصی محدود کند. کلیسای کاتولیک نیز از خود مقاومت نشان می‌داد و زیر بار نمی‌رفت.

چنین مقاومتی اساساً در آمریکا وجود نداشت و ناب‌دینان^۱ پروتستان در آمریکا خود حاملان و طرفداران اصول ملت-دولت در معنای مدرنیته سیاسی بودند. از این‌رو مسیر شکل‌گیری ملت-دولت در فرانسه برخلاف آمریکا مسیری «سخت» بود (باربیه، ۱۳۸۳: ۱۵۹-۱۷۶).

۵-۱. بنیان‌گذاران و ملت-دولت

ارزیابی بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی از فرایند شکل‌گیری ملت-دولت چه بود؟ متفکران برجسته‌ای چون آلکسی توکویل، کارل ماکس و ماکس وبر با این‌که شاهد تجربه فرایند فزاینده ملت-دولت‌سازی در قرن بیستم نبودند، اما روند شکل‌گیری ملت-دولت را به‌عنوان یکی از فرایندهای دوران مدرن در قرن ۱۹ به‌درستی تشخیص داده بودند. ظریف این‌که ارزیابی آن‌ها صرفاً مبتنی بر اصول و ارزش‌های هدایت‌کننده ملت-دولت یا مدرنیته سیاسی نبود بلکه روند شکل‌گیری ملت-دولت را مورد ارزیابی آسیب‌شناسانه نیز قرار می‌دادند. از نظر توکویل، میل به برابری انسان‌ها، که ریشه در آرای متفکران عصر روشنگری در قرن ۱۸ اروپا دارد، فردباوری در دوران مدرن را رونق داد. از نظر او پدران ما حتی در دوران دولت-شهرهای باستان «فردباوری» را نمی‌شناختند. در گذشته مردم «احساسی نیندیشیده» و «عشقی غریزی» به میهن داشتند و امروز این احساس رو به زوال گذاشته است. در دوران مدرن میهن‌دوستی امری عقلانی و مصلحت‌گرایانه شده است. نفع فرد از اجتماع مهم‌تر است. افراد در رونق دادن به اقتصاد کشور شرکت می‌کنند چون باعث رونق فردی می‌شود. از نظر توکویل دین در این دوران با دین در دوران قدیم فرق دارد. دین در دوران باستان پیوندی تنگاتنگ با میهن و حکومت داشت در صورتی‌که در دوران مدرن نهاد دین از نهاد حکومت تفکیک شده است (اگرچه این دو نهاد با یکدیگر تعامل، رقابت و حتی تخاصم نیز دارند). توکویل می‌گوید از قرن‌ها پیش ادیان الهی خود را از تعلقات قومی آزاد کرده بودند و این روند در دوران مدرن تقویت شد. او نه فقط از تفکیک نهاد دین از دولت بلکه از عدم دخالت دولت در دین دفاع می‌کند و از این زاویه به دولت برآمده از انقلاب فرانسه در مقایسه با رفتار دولت برآمده از انقلاب آمریکا، انتقاد می‌کند و عمل دولت برآمده از انقلاب فرانسه را که در امور کلیسا دخالت‌های محدودکننده داشت، نمی‌پسندد (سیدنتاپ، ۱۳۷۴: ۱۷۳-۲۰۷ و ۷۲-۱۱۱).

به‌رغم دیدگاه مثبت توکویل از فرایند شکل‌گیری ملت-دولت، او ظهور دو پیامد منفی را در این روند تشخیص می‌دهد. یکی شکل‌گیری دولتی متمرکز است. میل به برابری در جامعه باعث

1. Puritan

می‌شود که دولت قدرت تمام نهادها و سازمان‌های سلسله‌مراتبی مستقل از حکومت را، به‌عنوان دفاع از فرد، در خود جذب کند و خطر شکل‌گیری استبداد اکثریت بر اقلیت در ملت - دولت جدی می‌شود. مانند اتفاقی که به‌طور آشکار در فرانسه در زمان ناپلئون افتاد و توکویل اگر زنده بود از ظهور نازیست‌ها و فاشیست‌ها در قرن بیستم تعجب نمی‌کرد. به بیان دیگر خطر ظهور استبداد اکثریت همه ملت - دولت‌ها را تهدید می‌کند. پیامد دوم این است که در ملت - دولت ممکن است تعداد شهروندان گوشه‌گیر و آسیب‌پذیر افزایش بیابد، زیرا افرادی که از تعلقات پیشین در جریان شکل‌گیری ملت - دولت آزاد می‌شوند لزوماً به جای تعلقات پیشین با تعلقات مدنی خود را هویت‌یابی نمی‌کنند. این افراد رها شده ممکن است سیاهی لشکر ناسیونالیست‌های افراطی در ملت - دولت شوند و باعث بی‌ثباتی‌های پی‌درپی در جامعه بشوند. دو پیامد منفی مذکور (که با یکدیگر همپوشانی نیز دارند) می‌تواند به تقویت دولت علیه جامعه و فرد بینجامد. توکویل در دو مطالعه کلاسیکش درباره روند شکل‌گیری ملت - دولت در فرانسه و آمریکا نشان می‌دهد که گویی دو نوع مدرنیته سیاسی داریم. یکی مدرنیته مدل فرانسوی که به آن بدبین است زیرا از طریق یک «انقلاب سخت» به وجود آمده است. دومی مدرنیته آمریکایی است که با «انقلاب نرم» همراه بوده است و به آن خوش‌بین است و آن را مدرن شدن نرم می‌داند. باید توجه کرد که به‌رغم آسیب‌شناسی دقیقی که توکویل از فرایند ملت - دولت ارائه می‌دهد، تمایل ندارد که ملت - دولت را ویران کند. او شخصیتی ژمانتیک نیست و به دنبال هوس بازگرداندن دوباره حکومت‌های پیشامدرن نبود. زیرا از نظر او شکل‌گیری ملت - دولت در دوران مدرن و با توجه به مقتضیات زندگی مدرن‌گريزناپذیر است. در نگاه او آزادی مدرن، هم مستلزم استقلال فردی و هم مستلزم مشارکت در زندگی سیاسی است که این از طریق سیستم نمایندگی، دموکراسی غیرمستقیم، و تقویت انجمن‌های مدنی تأمین می‌شود. به بیان دیگر او شفای درد را در مشارکت آگاهانه و مسئولانه سیاسی شهروندان و تقویت سازوکارهای دموکراسی پارلمانی در جامعه می‌دید (جلائی‌پور، ۱۳۸۵: ۴۲ - ۵۷).

مارکس نیز شکل‌گیری ملت - دولت و تفاوت بنیادی شرایط تکوین آن را با دولت‌های پیشامدرن تشخیص داده بود. از نگاه تاریخی او، ما با دو نوع دولت روبه‌رویم. یکی دولت سیاسی که پیکره آن شامل پادشاه، مجلس مشورتی، نیروهای نظامی، دیوانی و مذهبی است. و دیگری دولت غیرسیاسی که پیکره آن شامل خانواده، اصناف و به‌اصطلاح جامعه مدنی (به‌عنوان بخش میانی جامعه) است. در دوران قدیم دولت سیاسی و دولت غیرسیاسی یکی بود و از هم متمایز نبودند. اما در دوران مدرن دولت سیاسی از دولت غیرسیاسی تفکیک شده است. دولت سیاسی محل پیگیری منافع و مصالح عمومی است و دولت غیرسیاسی یا جامعه مدنی

حوزه پیگیری منافع فردی و خصوصی است. اولی متکی به حقوق سیاسی و دومی متکی به حقوق مدنی است. از نظر مارکس راه‌گذار از دولت پیشامدرن به مدرن (به معنای بورژوازی آن) از طریق انقلاب سیاسی (یا صحنه‌ای که حاملان و حامیان نظام سیاسی پیشین با حاملان و حامیان نظام سیاسی مدرن با یکدیگر درگیر می‌شوند؛ یعنی همان درگیری بورژواهای صنعتی با فئودال‌های کشاورزی) است. برای مارکس مهم‌ترین عوامل و زمینه‌هایی که منجر به دگرگونی مذکور (مانند آنچه که در انقلاب فرانسه ۱۷۸۹ رخ داد) و ایجاد شکل‌بندی سیاسی-اجتماعی ملت-دولت می‌شود، مناسبات عظیم صنعتی و سرمایه‌دارانه در شبکه تولید و معیشت جامعه است. از نظر او شکاف و تمایز ایجاد شده میان جامعه مدنی و دولت در جامعه سرمایه‌داری به وسیله سازوکارهای دموکراسی پر می‌شود (به تعبیر خود مارکس سازوکار دموکراسی پلوی بین دولت سیاسی با دولت غیرسیاسی که در دوران مدرن از هم تفکیک شده، ایجاد می‌کند). یعنی با سازوکارهایی مثل رأی‌گیری و همه‌پرسی رابطه بی‌واسطه میان جامعه مدنی و دولت سیاسی برقرار می‌شود (باربیه، ۱۳۸۳: ۱۹۹-۲۰۷). با این همه از نظر مارکس وضعیت دولت در دوران مدرن وضعیت قابل دوامی نیست. زیرا این وضعیت مبتنی بر یک تبعیض ساختاری است. بدین معنا که دولت در جامعه سرمایه‌داری در حالی به نام همه مردم و به نام حقوق برابر شهروندان حکومت می‌کند که همه افراد از مالکیت و توانایی یکسان اقتصادی برخوردار نیستند. لذا صاحبان صنعت و ثروت نقش اصلی را در هدایت دولت (آن هم به نفع طبقه مسلط جامعه از طریق حمایت مالی از احزاب و رسانه‌های تبلیغاتی) دارند. این تبعیض ساختاری به از خودبیگانگی افراد و شهروندان در جامعه می‌انجامد. لذا از نظر مارکس باید از وضعیت دولت‌های بورژوازی و ملی فراتر رفت. وضع مطلوب او جامعه کمونیستی است که در آن اساساً امتیازات اقتصادی و مآلاً امتیازات سیاسی (و اصل نهاد دولت) محو می‌شود و رسالت انجام این تحول بزرگ بر دوش پرولتاریای آگاه و متشکل علیه بورژواهای صنعتی است. پرولتاریا پس از پیروزی بر بورژوازی با تأسیس دولت سوسیالیستی (و محو مالکیت خصوصی) به تدریج می‌تواند جامعه کمونیستی بدون دولت را ایجاد کند. به بیان دیگر مدرنیته سیاسی واقعی از نظر مارکس در جامعه کمونیستی (نه جامعه بورژوازی موجود) تحقق پیدا می‌کند.

ماکس وبر، بنیان‌گذار برجسته دیگر جامعه‌شناسی نیز ملت-دولت را از حکومت‌های پیشامدرن تمیز داده است. از نظر او غلبه قدرت سیاسی قانونی-عقلانی بر دو نوع دیگر قدرت سیاسی (کاریمایی و سنتی) مشخص‌کننده ملت-دولت است. دولت از حکومت‌های پیشامدرن است. پدرسالاری و فئودالیسم دو سنخ از قدرت سنتی است که توضیح‌دهنده محتوای حکومت در دوران پیشامدرن است. پدرسالاری که ناب‌ترین شکل قدرت سنتی است در خانواده گسترده که

اعضای آن با هم زندگی می‌کنند شکل می‌گیرد. زن خانه از نظر جنسی و ذهنی وابسته رئیس خانواده است، بچه‌ها هم یا ناتوانند و یا باید طوری تربیت شوند که از پدر به حکم وظیفه اطاعت کنند. نوکران و کنیزان در حالی که در خدمت اعضای خانواده هستند نیاز به حمایت ارباب خانه دارند. اراده ارباب و رئیس خانه مطلق است و قانون آن را محدود نمی‌کند و تنها سنت (یا عادات جافتاده پیشین) است که آن را مقید می‌کند. در مناطق آسیایی و اروپایی (البته قبل از شکل‌گیری فئودالیسم) حکمرانی‌ها در امتداد خانواده پدرسالار در حوزه‌های وسیع جغرافیای گسترده می‌شد. تمام رعایای مناطق مذکور نسبت به رئیس و ارباب ابراز وفاداری می‌کردند. اداره جامعه به‌طور ناگسستگی با اداره خانواده پیوند خورده بود. حکومت این اربابان هرچه بیشتر گسترش پیدا می‌کرد بیشتر غیرمتمرکز می‌شد. اما در مجموع قدرت شخصی ارباب و حمایت و تبعیتی که می‌اشنان از طریق پیوندهایی که با ارباب و رعایا داشتند حرف اول را می‌زد. فئودالیسم نمونه دیگری از قدرت سنتی است. در نظام فئودالی اشراف به دلیل منزلتی که در میان سرف‌ها (رعایا) برای خود احساس می‌کنند با هم متحد می‌شوند. در این نظام قدرت رئیس یا ارباب با زیردستان کمی از حالت پدرسالاری شفاف‌تر و قراردادی‌تر می‌شود. براساس این قراردادها در ازای حمایت از فئودال، زیردستان «آدم و نفر» در اختیار او می‌گذارند. از این طریق فئودال‌ها می‌توانند با ایجاد بیگان‌های سواره‌نظام از تیول و مناطق تحت پوشش خود حفاظت کنند. لذا در حالی که کسب سواد و تحصیل در خانواده‌های پدرسالار و موروثی برای آماده کردن افراد برای خدمت‌مباشری مجاز بود، کسب تحصیل در نظام فئودالی برای مهارت رزمی و اشرافی نیز مجاز بود. در فئودالیسم حقوق و وظایف فئودال‌ها و سرف‌ها روزآمدتر و مدرن‌تر از آن چیزی است که خانواده‌های پدرسالار و موروثی از آن برخوردار بودند (گیدنز، ۱۳۷۸: ۵۳-۶۴).

از نظر وبر قدرت سیاسی کاریزمایی در ایام ناآرامی و مصیبت‌ها یا (دوره بحران) شکل می‌گیرد. زمانی که قدرت سنتی خوب کار نمی‌کند، یک شخصی ممکن است به‌عنوان نجات‌دهنده در چشم مردم و جماعت‌های به‌ستوه‌آمده جلوه کند. در چنین اوضاعی است که «قدرت کاریزمایی» شکل می‌گیرد. در واقع تناسبی میان جاذبه‌های کاریزمایی با سختی‌های زندگی جاری و روزمره مردم وجود دارد. رهبری کاریزماتیک باید برای مردم به‌عنوان عنصری استثنایی و خارق‌العاده که می‌تواند مردم را از زندگی سخت روزمره آزاد کند، دل‌ربایی کند. در ذیل چنین وضعیت کاریزمایی است که قواعد کاملاً جافتاده سنتی رها می‌شوند. اما پس از مدتی جامعه نیاز به بقا دارد و باید خود را با ضروریات زندگی روزمره تطابق دهد. به‌عنوان نمونه جامعه به خانواده، بازار و دولت با ثبات نیاز دارد. اگر افراد بخواهند برای تغییر جهان همه چیز را رها کنند، سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. از این رو از نظر وبر وضع کاریزماتیک

طولانی نخواهد بود و موقتی است و دوباره جامعه به سمت استقرار قدرت سنتی بازمی‌گردد. از نظر وبر شکل‌گیری قدرت فئودالی (که از لحاظ تاریخی پس از قدرت خانواده‌های پدرسالار ظهور کرده است) قدمی به سمت مدرنیته و شکل‌گیری دولت‌های جدید است. قدرت فئودالی قدمی رو به جلو در راه ایجاد نظامی از حقوق و وظایف بوده است. از نظر او قدرت در دولت مدرن دارای نظامی تاریخی - سازمانی و اداری است. در این دولت «حق فرد» است که برای کسب درآمد و خرج آن آزاد باشد و هیچ قیدی نباید او را محدود کند - به عبارت دیگر وبر معتقد به حقوق طبیعی و برابر افراد است. البته از نظر وبر حقوق اثباتی و حقوقی که با رعایت قواعدی که مشروعیت قانون را تضمین می‌کند، می‌تواند جایگزین حقوق اولیه و طبیعی افراد شود. به بیان دیگر دولت نمی‌تواند در حقوق فردی دخالت کند مگر با رضایت مردم، که آن‌هم از طریق مصوبات نمایندگان منتخب، صورت می‌پذیرد (کرایب، ۱۳۸۲: ۲۱۱-۲۱۲).

مهم‌ترین عامل و زمینه‌ای که به شکل‌گیری قدرت ملت - دولت جدید می‌انجامد، رشد فزاینده رفتار عقلانی (یعنی رفتارهای معطوف به محاسبه هزینه و فایده یا رفتار حسابگرانه) در میان اکثر افراد بشر است. انبوه کنش‌های عقلانی فردی به صورت موضوعی قابل شناسایی گرد هم می‌آید و دست‌کم تاریخ مدرن را همچون فرایند عقلانیت قابل فهم می‌سازد؛ تا جایی که می‌توان تکوین جامعه مدرن و سرمایه‌داری را همچون نظامی محاسبه‌پذیر و عقلانی صورت‌بندی کرد. با این همه وبر شیفته هیچ‌یک از سه سنخ قدرت سیاسی مزبور نیست. وبر تمام جوامع را هم در دوران مدرن و هم پیشامدرن به‌طور بنیادی متعارض و ناپایدار می‌داند و به اعتقاد او همه جوامع مستعد ظهور وضعیت کاریزمایی‌اند. به‌عنوان مثال، به‌قول پارکینز، وبر اگر می‌دید که ملت - دولت آمریکا در دهه ۱۹۶۰ دختران و پسران بورژوازی به‌وسیله فرقه‌های معنوی هندی به بندگی و شیفتگی گرفته می‌شوند تعجب نمی‌کرد (کرایب، ۱۳۸۲: ۲۳۱). یا این‌که او دولت مدرن و ملی را فی‌نفسه ایده‌آل نمی‌دانست چراکه ساختار بوروکراتیک آن می‌تواند به قفس آهنین شهروندان و به دنیایی منجمد و یخ‌زده تبدیل شود. او برای انعطاف در دولت مدرن کاربرد سازوکارهای دموکراسی نمایندگی را توصیه می‌کند، زیرا در جریان این دموکراسی‌ها مردم می‌توانند به نمایندگان پارلمان که دارای ابعاد کاریزمایی هستند (معمولاً این نمایندگان برای جذب آرا با ارائه سخنان با حرارت قول عبور از وضع موجود را می‌دهند) رأی دهند. و این نمایندگان می‌توانند در چالش با بوروکرات‌های حکومتی اندکی فضای منجمد و اداری سازمان‌ها را نرم و معطوف کنند. به بیان دیگر گویا نمایندگان مجلس هرکدام با اندک کاریزمایی که در محل نمایندگی خود ایجاد می‌کنند فضای اداری و فشرده ملت - دولت‌های مدرن را نرم می‌کنند.

۶-۱. چالش‌های ملت-دولت

ضمن توضیح آرای بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی، چالش‌های ملت-دولت بیان شد، ولی شایسته است که باز این پرسش را مطرح کنیم که عمده‌ترین چالش‌های این دولت کدام است؟ با این‌که از شکل‌گیری ملت-دولت در دوران مدرن دویست سال می‌گذرد، همه ملت-دولت‌ها، حتی ملت-دولت‌های کاملاً استقرار یافته و دموکراتیک مثل آمریکا و انگلیس با چالش‌هایی روبه‌رو هستند. به‌عنوان مثال با این‌که حقوق قومی قبیله‌های سرخ‌پوست و بومی در جامعه مدنی آمریکا به رسمیت شناخته شده است و آن‌ها در امور آموزشی، بهداشتی، توریستی و معیشتی به شیوه خودمختار اداره می‌شوند و گرچه این قبیله‌ها در درون ملت سیاسی آمریکا از برخی امتیازها مانند تأمین اجتماعی و یارانه‌ها بهره می‌برند، اما همچنان از ملت سیاسی آمریکا احساس جدایی می‌کنند و از جامعه گوشه‌گیری می‌کنند. در انگلستان هنوز تعلق مذهبی ایرلندی‌های کاتولیک با ملت سیاسی بریتانیا همخوانی ندارد و کاتولیک‌های جمهوری خواه میل به جدایی دارند. وقتی ملت-دولت جافتاده انگلوساکسون (که برخلاف سایر کشورهای جهان با تجربه‌های انقلاب سیاسی نرم گذر از جهان پیشامدرن به مدرن را تجربه کرده‌اند) در فرایند شکل‌گیری ملت-دولت با چالش روبه‌رو هستند، روشن است که در سایر نقاط جهان، که تجربه ملت-دولت‌سازی آن‌ها به صد سال هم نمی‌رسد، چالش‌های جدی در جریان باشد. جالب این‌که سکولارهای فرانسه که این‌همه به ملت-دولت فرانسه افتخار می‌کردند نیز شاهد فرانسه‌ای بودند که جمعیت آسیایی-آفریقایی‌اش چنان ناراضی است که در نوامبر ۲۰۰۵ بیش از بیست شبانه‌روز دست به اعتراض قهرآمیز زد (جلاتی پور، ۱۳۸۴).

اجمالاً می‌توان گفت حتی ملت-دولت‌های جافتاده در شرایط کنونی حداقل با سه چالش عمده روبه‌رو هستند (هلد و مگ‌گرو، ۱۳۸۲: ۱۱-۱۹؛ شولت، ۱۳۸۲: ۱۶۳-۱۹۵). چالش اول تقابل ناسیونالیسم فرهنگی اقوام مسلط بر ملت-دولت‌های در برابر اقلیت‌های قومی این کشورها است. معمولاً گروه‌های مسلط بر دولت‌ها قادر نیستند در سرزمین خود برای همه افراد جامعه مبلغ و مجری ناسیونالیسم مدنی باشند. بدین معنا که اعتقاد به ملت سیاسی، به معنای برابری همه شهروندان و افراد جامعه صرف‌نظر از ویژگی‌های قومی-فرهنگی آن‌ها، از طریق رسانه‌های ملی و آموزش و پرورش و سایر نهادهای فرهنگی ترویج نمی‌شود. معمولاً در این کشورها فرض بر این نیست که این ملت است (یا افراد برابر است) که دولت را تأسیس می‌کند و این‌که این دولت در برابر همه شهروندان به یک اندازه مسئول است. معمولاً دولت‌ها در ترویج و اجرای ناسیونالیسم مدنی کوتاهی می‌کنند و آن را مطابق منافع و مصالح گروه‌های حاکم بر دولت نمی‌بینند و در عوض بر ابعادی از ناسیونالیسم فرهنگی تأکید می‌کنند. بدین معنا که به

جای پاسداشت حقوق برابر افراد، از احیای عظمت فرهنگی یا تمدنی مردم که در گذشته داشته‌اند، دم می‌زنند. در برابر این وضعیت نیز اقلیت‌های قومی در برابر ناسیونالیسم فرهنگی مسلط دست به مقاومت می‌زنند و اگر فرصت پیدا کنند تمایل به جدایی و تأسیس دولت مستقل پیدا خواهند کرد. نمونه چالش ناسیونالیسم فرهنگی و قومی را در کشور عراق، میان کردها می‌بینیم. چالش دوم، چالش سیاست‌های دولت‌هایی است که وعده گسترش رفاه را به همه اقشار جامعه می‌دهند و به دولت‌های رفاه معروف‌اند. گروه‌های حاکم بر این دولت‌ها به بهانه اهمیت گسترش رفاه و بهبود وضع زندگی اقشار محروم جامعه، می‌توانند به نام ضرورت گسترش عدالت حقوق افراد و شهروندان اقشار متوسط جامعه را مخدوش کنند. سوم، چالش ملت - دولت با روندهای جهانی شدن است. روندهایی چون گسترش تکنولوژی ارتباطات و اطلاعات، اقتصاد و تجارت بی‌مرز، تخریب زیست‌بوم جهانی، تهدیدات امنیتی ناشی از سلاح‌های اتمی، و گسترش نقش سازمان‌های سیاسی - اقتصادی بین‌المللی، قدرت انحصاری ملت - دولت‌ها را در درون سرزمین‌شان با چالش و ضعف روبه‌رو می‌کند.^۱

۷-۱. چارچوب ارزیابی

همان‌طور که ملاحظه کردیم که ملت - دولت یک شکل سیاسی - اجتماعی خاصی است که از آغاز با چالش روبه‌رو بوده و هست و هنوز نمی‌توان گفت تعداد نمونه‌های واقعی و خالص ملت - دولت در جهان فراوانند و پروژه مدرنیته سیاسی همچنان وضعیتی ناتمام در سطح جهانی است. مروری نظری بر تجربه ملت - دولت (که چارچوب دو سنخ ارائه شده انجام شد) این فایده را دارد که مفاهیم و معیارهایی را در اختیار ما قرار دهد که بتوانیم به وسیله آن‌ها تجربه دولت را در ایران معاصر بررسی کنیم. سنخ‌های ارائه شده مفاهیمی خالص هستند و در مورد ایران باید نشان داد دولت تا چه حدودی به اصول و ویژگی‌های سنخ ملت - دولت نزدیک یا دور است. همان‌طور که ذکر شد پدیده ملت - دولت در جوامع معاصر یک متن صرف حقوقی یا یک ساختار ایستا نیست که

۱. البته جامعه‌شناسان و متفکرانی چون آنتونی گیدنز و دیوید هلد به‌رغم این‌که به نقش دگرگون‌ساز جهانی شدن معتقدند که ملت - دولت‌ها همچنان بازیگران اصلی صحنه بین‌المللی هستند. ملت - دولت‌ها برخلاف سازمان‌های بین‌المللی و شرکت‌های چند ملیتی از سرزمین مشخص، از حق قانون‌گذاری و از حق اعمال این قوانین از طریق سازمان‌های اداری و نظامی و امنیتی برخوردارند و لذا از این لحاظ هیچ رقیبی در صحنه جهانی ندارند. ولی تغییرات مذکور ملت - دولت‌ها را مجبور می‌کند از لحاظ سازمانی در پاسخ به روندهای جهانی از بالا و پایین و پهلو خود را باز کنند. بدین معنا که به‌طور نهادی و مستمر آماده همکاری با نهادها و نیروهای بین‌المللی، منطقه‌ای و محلی باشند (گیدنز، ۱۳۸۴: ۱۳۸-۱۵۷؛ هلد و مک‌گرو، ۱۳۸۲: ۱۳۷-۱۶۷).

بگوییم در کشوری وجود دارد و در کشور دیگری وجود ندارد، بلکه فرایندی سیاسی-اجتماعی است که به تدریج در دوران معاصر شکل گرفته و همچنان نیز با چالش روبه‌رو است.

۲. تجربه ملت-دولت در ایران

۱-۲. پیشرفت‌های تکوین ملت-دولت

جامعه ایرانی یکی از جوامع غیرغربی است که در یک‌صد سال گذشته (یا در تاریخ معاصر و مدرن ایران) به شدت در معرض شکل‌گیری فرایند دولت به معنای امروزی و ملی آن بوده است. از اواخر حکومت قاجار، در پنجاه سال حکومت پهلوی و نزدیک سی سال حکومت جمهوری اسلامی فرایند مذکور رشدی فزاینده و مثبت داشته است.^۱ زیرا دولت اگرچه در آغاز قرن بیستم (در هنگام انقلاب مشروطه ۱۲۸۵) از تمام شش ویژگی‌ای که گیدنز برای ملت-دولت‌ها برمی‌شمرد برخوردار نبود، هم‌اکنون دولت ایران به‌طور نسبی از آن شش ویژگی برخوردار است. ویژگی اول: در ایران دولت مرکزی بر تمام نقاط ایران اشراف اداری، سازمانی و امنیتی دارد و برخلاف دوران قاجار ایران مملکت حسین قلی‌خانی که هر خانی ساز خود را در پهنه کشور بزند نیست. ظریف این‌که یکی از آرزوهای روشنفکران انقلاب مشروطه که از پیامدهای ناخوشایند انقلاب مشروطه مأیوس شده بودند، شکل‌گیری یک دولت متمرکز و بوروکراتیک برای پایان دادن به هرج‌ومرج، بیماری‌های واگیر و جهل و بی‌سوادی گسترده در میان مردم بود که اکنون تحقق یافته است. ویژگی دوم: به‌رغم این‌که جامعه ایران از تنوع فرهنگی و قومی برخوردار است اما در این جامعه یک هویت غالب زبانی-فرهنگی به نام فرهنگ ایرانی وجود دارد. به عبارت

۱. ممکن است این مسئله طرح شود که پس از انقلاب اسلامی هدف اصلی جمهوری اسلامی تأسیس دولت و ملت (به معنایی که این مفهوم در مدرنیته سیاسی دارد) نبوده بلکه هدف اصلی آن تأسیس امت اسلامی بوده است. در پاسخ به این اشکال به دو توضیح اشاره می‌شود. اول این‌که امت اسلامی پدیده‌ای است که وجود آن با ظهور یک دولت مشخص نمی‌شود. به بیان دیگر امت اسلامی پدیده‌ای ریشه‌دار در میان مردم مسلمان در ذیل ملت-دولت‌های گوناگون است. اساساً معیار تشخیص امت اسلامی اعتقادات دینی مشترک بین اعضا است نه استقرار حکومتی واحد. دوم این‌که این درست است که در ایران گرایش‌های مذهبی و سیاسی مخالف ویژگی‌های دولت ملی (به معنایی که در این مقاله اشاره شده) وجود داشته و دارد ولی گرایش غالب پس از انقلاب در تأسیس دولت در ایران گرایش امام خمینی بوده است و امام خمینی (ره) از همان ابتدا به جای تأکید بر حکومت اسلامی بر جمهوری اسلامی و سازوکارهای متناسب با جمهوریت (مانند تأکید بر رأی ملت، اهمیت پارلمان و این‌که مجلس مرکز همه قدرت‌ها است، پذیرش رقابت سیاسی، آزادی مطبوعات و تشکل‌های مردمی، حفظ تمامیت ارضی و...) اصرار داشتند (کدیور، ۱۳۷۶).

دیگر اکنون اکثریت مردم، جدای از عضویت در خاندان، طایفه و قوم خاصی، خود را عضو جامعه ایران می‌دانند. «ایرانی بودن» همان جامعه مفروضی است که در ورای جماعت‌های خانوادگی، قومی و مذهبی شکل گرفته است. اکثریت جامعه با هم می‌توانند با زبان سراسری فارسی صحبت کنند، فرهنگ عمومی و مشترک دارند، از آگاهی مشترک نسبت به ایران و گذشته آن و از احساس تعلق به ایران برخوردارند. امروز اکثریت مردم ایران مانند دوران انقلاب مشروطه برای ارتباط برقرار کردن با یکدیگر با مانع‌ها و موانع حادّ زبانی روبه‌رو نیستند و از این نظر جامعه ایران یکی از جوامع آرام فرهنگی منطقه آسیا و خاورمیانه، خصوصاً در مقایسه با کشورهای چون عراق، پاکستان و افغانستان است.

ویژگی سوم: برخلاف آغاز قرن بیستم، قوای نظامی و امنیتی ایران (که متشکل از افرادی از سراسر کشور هستند) از مرزهای کشور و از امنیت داخلی آن دفاع می‌کنند. به عبارت دیگر دولت مرکزی در ایران به لحاظ ساختاری و سازمانی از امکان اعمال حق انحصاری قدرت برخوردار است و امنیت جامعه به نیروهای عشایری و یا قزاق‌های بی‌نظم و آموزش ندیده تکیه ندارد. ویژگی چهارم: اکنون اعمال قدرت دولت مرکزی از ضعف مشروعیت رنج می‌برد (زیرا هنوز برگزاری انتخابات سالم، منصفانه و آزاد به یک ویژگی دائمی جامعه سیاسی تبدیل نشده است) اما دولت مرکزی نامشروع هم نیست (که در ادامه توضیح داده خواهد شد). دولت پس از انقلاب برآمده از یک انقلاب مردمی است و مانند دولت پهلوی اول و دوم از درون کودتاها بیرون نیامده است. ویژگی پنجم: مرزهای کشور ایران هم برای دولت ایران و هم برای دولت‌های دیگر مشخص و تعیین شده است و دولت مرکزی با اقتدار کامل از آن‌ها دفاع می‌کند. مرزهای کنونی ایران مثل سرحدات ایران قرن نوزدهم نیست که دائم جابه‌جا شود. ویژگی ششم: موتور اصلی نوسازی و آبادانی کشور در تاریخ معاصر ایران دولت بوده است که از طریق اجرای برنامه‌های توسعه اقتصادی-اجتماعی اجرا می‌شده و می‌شود. ویژگی نقش محوری دولت در نوسازی جامعه در ایران آنقدر شدید بوده است که هم‌اکنون توسط محققان از آن به‌عنوان یکی از موانع توسعه همه‌جانبه و پایدار یاد می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۶۶: ۱۷۱-۱۹۱؛ احمدی، ۱۳۷۸: ۳۷۳-۳۸۰؛ قمری، ۱۳۸۴: ۱۸۵-۲۰۸؛ گودرزی، ۱۳۸۴: ۷-۲۱ و میرمحمدی، ۱۳۸۳: ۱۸۹-۲۱۳). بنابراین در شرایط کنونی دولت ایران غیر از نارسایی در ویژگی چهارم تقریباً از سایر ویژگی‌های ملت-دولت برخوردار است. از این رو اگر از زاویه تقسیم‌بندی سه‌گانه‌ای که گیدنز از دولت‌ها و ملت‌های واقعاً موجود به دست می‌دهد وارد ارزیابی شویم می‌توان تصریح کرد که اگر ایران در اواخر قرن نوزدهم به نوع ملت-دولت‌های نارس نزدیک بود، اکنون در آغاز قرن بیست و یکم ملت-دولت در ایران به نوع اول که دولت‌های ملی «رسیده» است نزدیک شده است.

۲-۲. نارسایی‌ها

برخلاف ارزیابی مثبت فوق، اگر از منظر اصول جهت‌دهندهٔ مدرنیتهٔ سیاسی (یا سنخ اول) ملت - دولت را در ایران ارزیابی کنیم، ملت - دولت از آسیب‌هایی رنج می‌برد. زیرا اصل حقوق برابر شهروندان (با نظارت حداکثری استصوابی) از سوی دولت مخدوش می‌شود. اصل انتخابات دوره‌ای که به موجب آن باید تمام سمت‌های دولتی تغییر کند و حاکمان و نمایندگان منتخب در دوران مسئولیت‌شان از اقتدار کافی برخوردار باشند با نظارت‌ها و تفاسیر گوناگون استصوابی متزلزل می‌شود، اصل تفکیک قوا به نحوی نادیده گرفته می‌شود (به‌عنوان نمونه رئیس قضات نه توسط نمایندگان قضات که توسط رئیس حکومت انتخاب می‌شود)، نمایندگان خبرگان که وظیفهٔ نظارت و انتخاب رئیس حکومت را دارند توسط شورایی تأیید می‌گردند که اعضایش توسط رئیس حکومت انتخابات می‌شود، اصل حکومت قانون در مواجهه با برخوردهای غیرقابل دفاع حقوقی با مطبوعات، فعالان سیاسی و روشنفکران، سندیکاهای کارگری و تشکل‌های زنان و سایرین به درستی رعایت نمی‌شود؛ همچنان افراد با نفوذی در دولت اعتقاد دارند که دولت در ایران مصنوع و منتخب مردم نیست، بلکه خود را حافظ «نظام» می‌دانند و مسئولان حکومت اگر تصمیم بگیرند می‌توانند به خاطر حفظ نظام در حوزهٔ خصوصی (اعم از حوزه‌های خانوادگی، هنری، اقتصادی و اجتماعی) مردم ورود پیدا کنند. به عبارت دیگر در ایران امروز جامعه بر دولت سیادت ندارد بلکه این دولت و نظام است که بر جامعه (و جامعهٔ مدنی) و حوزهٔ خصوصی سیادت دارد. از این رو به‌رغم وقوع انقلاب مشروطه، نهضت ملی و انقلاب اسلامی در یک‌صد سال گذشته، هنوز اصول جهت‌دهندهٔ ملت - دولت در ایران با مشکل روبه‌رو است. ظریف این‌که دولت‌مردان در دورهٔ اصلاحات (۱۳۷۶ - ۸۴) که هدف اصلی آن‌ها تقویت توسعهٔ سیاسی (یا اصول جهت‌دهندهٔ ملت - دولت) بود، به‌رغم آثار مثبتی که فعالیت آن‌ها برای ارتقای جامعه و سیاست ایران داشت، نیز نتوانستند این اصول را در دولت ایران به قانون تبدیل کرده و آن را نهادینه نمایند. (بشیریه، ۱۳۸۱: ۱۳۰ - ۱۸۸؛ بشیریه، ۱۳۸۰: ۱۵۵ - ۱۶۹؛ بشیریه، ۱۳۸۴: ۸۷ - ۱۰۲؛ ساعی، ۱۳۸۶؛ شهرام‌نسیا، ۱۳۸۵: ۲۶۱ - ۳۴۴؛ جلالی‌پور، ۱۳۸۱: ۳۰۱ - ۳۴۹).^۱

۱. اگر بخواهیم ظهور جنبش فراگیر احقاق حقوق شهروندی پس از اعتراضات برآمده از انتخابات نهمین دورهٔ ریاست جمهوری (خرداد ۸۸) که جنبش سبز معروف شده است، را ریشه‌یابی کنیم، سیادت دولت بر جامعه به جای جامعه بر دولت، که اشاره شد، یکی از علل اساسی ظهور جنبش اخیر است.

نتیجه‌گیری

۱. اگر از منظر ویژگی‌های شش‌گانه ملت - دولت به سیاست‌جوامع واقعاً موجود نگاه کنیم، ملت - دولت فرایندی است که به تدریج تکوین می‌یابد و از این منظر ملت - دولت در ایران پدیده‌ای پیشرونده و «رسیده» است. اما اگر از منظر «اصول جهت‌دهنده» یا مدرنیته سیاسی به سیاست‌جوامع بنگریم، چالش‌های ملت - دولت (حتی در کشورهای صنعتی) نشان می‌دهد که این «اصول جهت‌دهنده» همچنان با درجات گوناگون در کشورهای مختلف با مشکل روبه‌رو است و ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست.^۱

۲. از ذکر نقاط قوت و ضعف ملت - دولت در ایران چه نتیجه می‌توان گرفت؟ یکی از نتایج مهم آن توجه به تفاوت شرایط تحقق ملت - دولت و سازوکار مردم‌سالاری در آغاز قرن بیستم و آغاز قرن بیست‌ویکم در ایران است. در آغاز قرن بیستم انقلابیون مشروطه در شرایطی خواستار حکومت قانون بودند که در جامعه ایران ساختارها و بنیان‌های ملت - دولت (یا ویژگی‌های سنخ دوم ملت - دولت) شکل نگرفته بود. اما در آغاز قرن بیست‌ویکم، با این‌که ایران همچنان با مشکل ضعف سازوکارهای مردم‌سالاری روبه‌رو است، بنیان‌های ملت - دولت در ایران شکل گرفته است. حتی اغلب عللی که برای تقویت مردم‌سالاری و حکومت قانون در ملت - دولت بر آن تأکید می‌شود در ایران تکوین یافته است، مانند: روند تمایز یابی و تقسیم کار اجتماعی؛ رشد اقشار متوسط شهری؛ رشد بخش صنعت و خدمات در برابر بخش کشاورزی؛ رشد آگاهی شهروندی و مدنی؛ مشارکت زنان در عرصه عمومی؛ گسترش ارتباطات و رسانه‌های جمعی؛ رشد عقلانیت علمی - انتقادی در مقایسه با عقلانیت مبهم و مبتنی بر طبیعت‌شناسی فلسفی؛ رشد عرصه نقد و بررسی عمومی؛ رشد سازمان‌ها و انجمن‌های غیردولتی؛ و غلبه گفتمان مردم‌سالاری نسبت به سایر گفتمان‌ها (جلالی پور، ۱۳۸۳: ۱۹۱ - ۲۰۰). به همین دلیل مخالفان مردم‌سالاری و اصول جهت‌دهنده ملت - دولت در معنای مدرنیته سیاسی آن (با این‌که نیروهای قدرتمند جامعه را تشکیل می‌دهند) در برابر خود راه هموار و گشوده‌ای نمی‌بینند و نمی‌توانند به راحتی در درون دولت ایران به جای جمهوری اسلامی حکومت اسلامی تشکیل دهند.

۳. عدم توجه جدی به سازوکارهای مردم‌سالاری و نارسایی‌های ملت - دولت (یا عدم توجه به اصول جهت‌دهنده) چه پیامدهایی دارد؟ این بی‌توجهی به تداوم بی‌ثباتی و پوپولیسم سیاسی (یا مردم‌انگیزی غیر معطوف به اداره بلندمدت جامعه) کمک می‌کند. به بیان دیگر به علت وجود پیشرفت‌های فرایند شکل‌گیری ملت - دولت در ایران، بی‌توجهی به سازوکار

۱. یکی از مطالعات با ارزش پیشنهادی مقایسه تجربه فرایند شکل‌گیری دولت ملی در ایران و کشورهای مسلمان و مشابهی مثل ترکیه، پاکستان، مالزی و اندونزی از منظر مدرنیته سیاسی است.

مردم‌سالاری باعث نمی‌شود که جامعه سیاسی ایران به عصر پیشامدرن یا حکمرانی ناصری بازگردد.^۱ وجود ویژگی‌های ملت-دولت نشان‌دهنده مدرن شدن جامعه است ولی بی‌توجهی به سازوکار دموکراسی و ضعف‌های ملت-دولت، جامعه ایران را در مهار بحران‌های دائمی جامعه مدرن توانا نمی‌کند. جوامع مدرن (از جمله جامعه ایران) با انتظارات و ناراضیان فزاینده روبه‌رو هستند و یکی از روش‌های کارا و پایدار مهار این ناراضی‌ها تقویت سازوکار دموکراسی است. در وضعیت ضعف مردم‌سالاری همیشه این احتمال وجود دارد که بخشی از نخبگان کشور (به جای ریشه‌یابی و علت‌یابی واقعی معضلات جامعه و جلب مشارکت سامان‌مند اقشار مردم در رتق و فتق این معضلات) با مردم ناراضی (که همیشه در جامعه وجود دارند) همراه شوند و احساسات آن‌ها را علیه اقشار و افراد توانا، مؤثر و سازنده کشور تشویق کنند و بدین وسیله حقوق افراد و شهروندان را نادیده بگیرند و روند توسعه و مدیریت عقلانی را کند کرده با مشکل کنند. بدین معنا که جامعه ایران به‌رغم انواع توانایی‌ها همچنان با بیکاری، اعتیاد، آسیب‌های اجتماعی فزاینده روبه‌رو باشد.

منابع

- احمدی، حمید، (۱۳۷۸). قومیت و قومیت‌گرایی در ایران، تهران: نشر نی.
- باربیه، موریس، (۱۳۸۳). *مدرنیته سیاسی*، ترجمه احمدی، عبدالوهاب، تهران: نشر آگه.
- بشیریه، حسین، (۱۳۸۰). *درس‌های دموکراسی برای همه*، تهران: نشر نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین، (۱۳۸۱). *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، تهران: نشر نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین، (۱۳۸۴). *گذار به دموکراسی*، تهران: نشر نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین، (۱۳۸۰). *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران: نشر گام نو.
- بودن، ریمون، (۱۳۸۳). *مطالعاتی در آثار جامعه‌شناسان کلاسیک*، ترجمه پرهام، باقر، تهران: نشر مرکز.
- پارکر، جان، (۱۳۸۶). *ساخت یابی*، ترجمه فاضیان، حسین، تهران: نشر نی.
- پوجی، جانفرانکو، (۱۳۸۴). *تکوین دولت مدرن*، ترجمه باشی، بهزاد، تهران: نشر آگه.
- جلائی‌پور، حمیدرضا، (۱۳۸۵). «اندیشه دوتوکویل؛ رهایی‌بخشی ایمان مذهبی در جامعه مدرن»، تهران: *مطالعات فرهنگی*، شماره ۲.
- جلائی‌پور، حمیدرضا، (۱۳۸۳). «تأملی نظری در مورد دموکراسی در ایران کنونی»، *نامه علوم اجتماعی*، شماره ۲۳.
- جلائی‌پور، حمیدرضا، (۱۳۸۱). *جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی*، تهران: نشر طرح نو.
- جلائی‌پور، حمیدرضا، (۱۳۸۴). *شورش فرانسسه* (اکتبر و نوامبر ۲۰۰۵)، در سایت امروز،

۱. الگوی ناصری نمونه الگوی حکمرانی شخصی در دوره قاجار است. در این الگو حکمرانی عبارت بود از: اعمال فرامین شخصی شاه بدون محدودیت قانونی، تکیه بر درآمدهای ناشی از محصولات زمین یا فروش زمین (که در دوره معاصر به فروش نفت تغییر یافت)؛ گسترش ترس و وحشت در میان رعایا از طریق منصوبان شاه، و انتظار تأیید شاه از سوی روحانیان به‌عنوان ستون برقراری نظم بلاد.

(http://emruz.biz) ۸۴/۸/۳۰

- ساعی، علی، (۱۳۸۶). *دموکراتیزاسیون در ایران (۱۳۸۰-۱۳۸۵)*، تهران: نشر آگه.
- سیدنتاپ، کری، (۱۳۷۴). *توکویل، ترجمه کامشاد، حسن، تهران: نشر طرح نو.*
- شولت، یان آرت، (۱۳۸۲). *نگاهی موشکافانه بر پدیده جهانی شدن، ترجمه کرباسیان، مسعود، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.*
- شهرام‌نیا، سیدامیرمسعود، (۱۳۸۵). *جهانی شدن و دموکراسی در ایران، نشر نگاه معاصر.*
- قمری، داریوش، (۱۳۸۴). *همبستگی ملی در ایران، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.*
- کاتوزیان، محمدعلی، (۱۳۶۶). *اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه نفیسی، محمدرضا، تهران: نشر پایپروس.*
- کدیور، محسن، (۱۳۷۶). *نظریه‌های دولت در فقه شیعه، تهران: نشر نی.*
- کرایب، یان، (۱۳۸۲). *نظریه اجتماعی کلاسیک، ترجمه مسمی پرست، شهناز، تهران: نشر آگه.*
- کرایب، یان، (۱۳۷۶). *نظریه اجتماعی مدرن از پارسونز تا هابرماس، ترجمه مخبر، عباس، تهران: نشر آگه.*
- گودرزی، حسین، (۱۳۸۴). *جامعه‌شناسی هویت در ایران، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.*
- گیدنز، آنتونی، (۱۳۷۷). *پیامدهای مدرنیت، ترجمه ثلاثی، محسن، تهران: نشر مرکز.*
- گیدنز، آنتونی، (۱۳۸۴). *چشم‌اندازهای جهانی، ترجمه جلالی‌پور، محمدرضا، تهران: نشر طرح نو.*
- گیدنز، آنتونی، (۱۳۷۸). *سیاست، جامعه‌شناسی و نظریه اجتماعی، ترجمه صبوری، منوچهر، تهران: نشر نی.*
- میرمحمدی، داود، (۱۳۸۳). *هویت ملی در ایران، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.*
- هاچینسون، جان و اسمیت، آنتونی، (۱۳۸۶). *ملی‌گرایی، ترجمه یونسی، مصطفی و مرشدی‌زاد، علی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.*
- هلد دیوید و مگ‌گرو، آنتونی، (۱۳۸۲). *جهانی شدن و مخالفان آن، ترجمه کرباسیان، مسعود، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.*

- Anderson, B. (1991), *Imagine Communities: Reflections on the Origins and Spread of Nationalism*, London, verso.
- Bachrach, P. (1967), *The Theory of Democratic Elitism*, Boston: Little, Brown.
- Giddens, A. (1984), *The Constitution of Society*, Cambridge, polity press.
- Giddens, A. (1985), *The Nation-state and violence*, Cambridge, Polity Press.
- Heywood, A (2000), *Key Concepts in Politics*, London, Macmillan Press.
- Hobsbawm, E (1990), *Nations and Nationalism since 1789: Programme, Meyth, Reality*, Cambridge, Cambridge University.
- Macpherson, C.B. (1973), *Democratic Theory*, Oxford, Clarendon Press.
- Smith, A. (1995), *Nations and Nathionalism in a Global Era*, Cambridge, Polity Press.

حمیدرضا جلالی‌پور، دانشیار دانشگاه تهران است.

Jalaeipour@ut.ac.ir